

فاشیسم

کابوس یا واقعیت؟

تحلیلی کلی از وضعیت سیاسی کشور و نگاهی به چشم انداز آن.



فست

طبقات و گروههای اجتماعی در آستانه انقلاب.

موقعیت انقلابی سال ۵۷ چگونه بوجود آمد؟

“راه کارگر”

تابان ۱۳۵۸

فاشیسم

کابوس یا واقعیت؟

تحلیلی کلی از وضعیت سیاسی کشور و نگاهی به چشم انداز آن.

قسمت ۲

طبقات و گروههای اجتماعی در آستانه انقلاب.

عوقیت انقلابی سال ۵۷ چگونه بوجود آمد؟

”راه کارگر“

آبان ۱۳۵۸

I I طبقات و گروههای اجتماعی در آستانه انقلاب

داشتن درک روشنی از انقلاب بهمن ماه و جامعه سرمایه‌داری ایران در آستانه انقلاب و در فردای آن، بدون توجه به آرایش نیروهای طبقاتی، به وزن و نقش طبقات مختلف در وجوه گوناگون زندگی اجتماعی کشور، ناممکن است. باین جهت با رعایت بیشترین اختصار، مروری کلی بر نیروهای طبقاتی ایران می‌اندازیم، نیروهایی که آینده تاریخ این سرزمین در گرو مبارزات آنها با یکدیگر، پیوندها و نزدیکی‌هایشان، و نقش و مختصاتشان، می‌باشد.

بورژوازی انحصاری وابسته :

این‌بخش از بورژوازی، اهرمهای اصلی اقتصاد ایران را در دست داشت. وابستگی ارگانیک جامعه ما به امپریالیسم جهانی از طریق این طبقه واقعیت می‌یافت. بدون درک روشنی از مفهوم "وابستگی" مختصات این بخش بورژوازی را نمی‌توان شناخت. در بخش پیش اشاره کردیم که وابستگی تاریخی - تولیدی بنیان اصلی وابستگی جامعه ما و اقتصاد ما به امپریالیسم جهانی است. و وابستگی به معنای فنی آن از طریق وابستگی تاریخی - تولیدی قابل فهم است: از آنجا که مناسبات تولیدی مسلط در ایران سرمایه‌داری است، بنابراین وابستگی به امپریالیسم نتیجه منطقی و ضروری آن است. سرمایه‌داری ایران در نتیجه وابستگی این کشور به امپریالیسم به مناسبات مسلط در این جامعه تبدیل شده است و این مناسبات مسلط وابستگی به امپریالیسم را عمیق‌تر و ارگانیک‌تر می‌سازد. این مناسبات بنیان وابستگی به امپریالیسم است و اما نمودهای آن را در انواع و اشکال وابستگی‌ها به معنای فنی آن (وابستگی از لحاظ سرمایه‌گذارها، تکنولوژی، مواد خام، بازارهای عرضه و غیره) می‌توان مشاهده کرد.

بورژوازی انحصاری وابسته از سویی تقریباً "تمام مواضع" "استراتژیک" و حساس اقتصاد ایران را در چنگ داشت و از سویی دیگر تجسم وابستگی اقتصاد ایران به امپریالیسم و

سرمایه جهانی بود. بورژوازی انحصاری از اوائل دهه ۴۰ دستگاههای دولتی را بطور دربست در اختیار داشت. از این رو مالکیت های دولتی در ایران شکلی از تمرکز انحصاری وسائل تولید در دست این بخش از بورژوازی بشمار میرفت. سرمایه داری در ایران، به ابتکار طبقات حاکم و به مباشرت از طرف امپریالیسم امریکا مسلط گردید. بنابراین در تکوین بورژوازی وابسته، انحصاری بخشی از فنودالهای بزرگ ایران سهم موثری داشتند. خاندانهایی که در پنجاه سال گذشته برای ایران حکومت میکردند ستون فقرات اصلی بورژوازی بزرگ ایران را تشکیل میدادند. البته بعد از کودتای امریکائی ۲۸ مرداد گروههای جدید به هسته مرکزی الیگارشی ایران پیوستند و حتی در مواردی نقش های درجه یک از آن این گروههای جدید بود. رفرم نو استعماری ۱۳۴۰ در تقویت و تسلط قطعی الیگارشی مالی بر اقتصاد ایران نقطه عطف اساسی است. بورژوازی وابسته، انحصاری را می توان بدو گروه بزرگ تقسیم کرد:

الف - بورژوازی بزرگ بوروکراتیک

ب - بورژوازی بزرگ غیر بوروکراتیک

از آنجا که نقش دولت در تکوین سرمایه داری ایران تعیین کننده بود، و از آنجا که منبع بزرگ سرمایه گذاری در ایران، (یعنی نفت) در اختیار دولت قرار داشت. این تقسیم بندی عینیت دارد و از جهات بسیاری مفید و روشنی بخش است. لیکن این تقسیم بندی نباید نقش ستیز میان این دو گروه را بزرگ جلوه بدهد. این واقعیت داشت که بورژوازی بزرگ بوروکرات همیشه منافع خود را بر گروه دیگر مقدم می شمرد ولیکن این نیز واقعیت داشت که بورژوازی غیر بوروکرات با پیوندهای گوناگون اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک، قربانهای خانوادگی و غیره با بورژوازی بوروکراتیک گره می خورد. منافع این دو غالباً در برابر خلق استعدادی ایران از همدیگر قابل تفکیک نبود. این اشاره از آن رو لازم است که در گذشته اپورتونیستها روی تمایزات "بخش دولتی" و "بخش خصوصی" تأکید می ورزیدند، و برای هر کدام جهات خاصی قائل میشدند. بورژوازی وابسته، انحصاری بی تردید تضادهای مهمی در درون خود داشت و این تضادها بیش از همه خود را در اختلاف منافع دو گروه بزرگ بوروکرات و غیر بوروکرات نشان میداد. ولیکن

بررسی این تضادها تحت عنوان تضاد "بخش دولتی" و "بخش خصوصی" بشدت گمراه کننده است و از انحرافات اصولی در تحلیل اجتماعی حکایت می کند و از آن گذشته — هژمونی بخش بوروکراتیک در سراسر دوره بعد از رفیم آنچنان نیرومند بود که امکان بروز اختلافات جدی میان این دو بخش را منتفی می ساخت. در راس بورژوازی — بزرگ بوروکراتیک ایران در بار و خانواده های پیرامونی آن قرار داشتند. و بخش غیر بورو — کراتیک مخصوصا از اواسط دهه ۴۰ خود را در گروه های مالی بزرگ و متعدد سازمان داده بود.

برای اینکه از میزان قدرت بورژوازی وابسته انحصاری در اقتصاد ایران و نیز پیوندهای وابستگی آن به امپریالیسم جهانی تصویری داشته باشیم توجه به نکات زیر مفید خواهد بود.

در سالهای آخر دوران حکومت آریامهری در آمد نفت بطور متوسط ۵۰ درصد تولید ناخالص ملی ایران را تشکیل میداد امپریالیسم از طریق قراردادهای نفتی، از طریق سازمان برنامه و بودجه، از طریق شبکه بانکی کشور، و از طریق سرمایه گذاری در برنامه های ویژه، این بزرگترین منبع ثروت کشور را در جهت عمق دادن به وابستگی، در جهت تقویت پایگاه طبقات حامی خود در جامعه ایران، در جهت بهره کشی از طبقه کارگر و سایر زحمتکشان کشور هدایت می کرد. دستگاه های دولت بزرگترین ابزار بهره برداری از درآمد نفت در جهت سرمایه داری وابسته و در جهت عمق دادن به استیلای امپریالیسم بودند. در ایران پیش از انقلاب در مجموع بیش از ۶۰ درصد تولید ناخالص داخلی در دست دولت متمرکز شده بود. در زمینه بانکداری، دولت از طریق ۱۱ بانک دولتی و مختلط با سرمایه های کلان مجموعا حدود ۱۰۲/۳ میلیارد ریال، ۷۶ درصد کل سرمایه های ثبت شده بانکی را در اختیار داشت. نفوذ دولت عمدتا در حوزه های زیر متمرکز شده بود:

- ۱ — نفت، گاز، پتروشیمی
- ۲ — صنایع استخراج و ذوب فلزات (آهن، مس، آلومینیوم)
- ۳ — آب و برق و ارتباطات (تلفن)

- ۴ - حمل و نقل هوایی (هواپیمائی ملی) ، زمینی (راه آهن) ، دریائی (شرکت کشتیرانی و بنادر و ناوگان نفتکش) .
- ۵ - بانکداری و بیمه
- ۶ - صنایع ساختمانی (کارخانجات سیمان) و صنایع غذایی (کشت و صنعت ، شیلات ، گوشت ، قند و شکر و غیره) .

بخش بورژوازی بزرگ غیر بوروکراتیک نیز از طریق شبکه بانکی که عمدتاً اعتبارات دولتی را باین بخش تزریق می کرد و سپرده ها و پس اندازهای مردم را زیر کنترل این بخش قرار میداد ، از طریق شرکت های سهامی عام به اقتصاد ایران چنگ انداخته بود . دولت شاه در سال ۵۴ با براه انداختن تبلیغات عوام فریبانه بزرگ تحت عنوان " فروش سهام شرکت های بزرگ به مردم " تشکیل شرکت های سهامی عام را شتاب بخشید و منابع عظیمی را باین بهانه از طریق شبکه بانکی کشور در جیب بورژوازی بزرگانحصاری ریخت و سپرده ها و پس اندازهای اقشار میانی جامعه را زیر کنترل بورژوازی بزرگانحصاری درآورد .

یک بررسی مقدماتی در باره ساخت الیگارشی مالی در آخرین سالهای رژیم شاه نشان میدهد که ۶۷ درصد از کارخانه های بزرگ مؤسسات مالی ، بانکها و شرکت های بیمه در دست ۱۶۰ خانواده با جمعیتی در حدود ۴۷۰۰۰ نفر متمرکز شده بود . همین بررسی نشان میدهد که در عرض آخرین ده سال رژیم شاه فقط ۲۱ نفر سرمایه دار توانسته بودند وارد جرگه این الیگارشی مالی بشوند . این خانواده ها مجموعاً در ۱۲۷۰ هیأت مدیره عضویت داشته اند .

در آمارهای دوره آریامهری صنایع بزرگ غیر دولتی تحت عنوان " صنایع منتخب " بررسی میشد . صنایع منتخب را ۴۷۳ کارخانه بزرگ تشکیل میدادند ، که $\frac{1}{4}$ تولیدات بخش صنایع ایران را در دست داشتند . ۲۵۱ کارخانه از اینها در مشارکت مستقیم با انحصارات بین المللی قرار داشتند .

ابزار انحصارات امپریالیستی در بخش غیر دولتی اقتصاد ایران را عمدتاً " سیستم بانکی بورژوازی صنایع و بورژوازی خدمات تشکیل میداد . سرمایه های امپریالیستی در ۱۴ بانک

وازان طریق در صدها موه سسه صنعتی ، تجاری و کشاورزی سلطه مالی داشتند ، این سرمایه‌ها با داشتن بطور متوسط ۲۶ درصد سهام این ۱۴ بانک عملاً مدیریت آنها را در دست داشتند و چندین برابر سرمایه‌های خود را کنترل می‌کردند .

راه سازی و ساختمان یکی از رشته‌های پر رونق سرمایه‌گذاری در سالهای دیکتا- توری آریامهری بود . بورژوازی بوروکراتیک بخش غیر بوروکراتیک را از طریق برنامه‌های عمرانی که در این رشته‌ها سرمایه‌گذارهای کلانی را تجویز می‌کردند ، تغذیه میکرد . راه سازی و ساختمان یکی از راههای غارت ثروت عمومی و سرازیر کردن آن به جیب بورژوازی وابسته انحصاری بود .

واقعتهای بالا تا حدی میتواند میزان سلطه و وزن بورژوازی وابسته انحصاری را در اقتصاد ایران نشان بدهد . بنا به مختصاتی که اقتصاد ایران و بنابراین طبقه اصلی بهره‌کش ایران دارد ، بورژوازی وابسته انحصاری از لحاظ سیاسی واقع بینی بهره‌کشان را بحد کافی نداشت . چرا که در اقتصاد ایران ، همانگونه که قبلاً اشاره کرده‌ایم ، جنبه غارت و چپاول برجسته " بهره‌کشی " بمعنای دقیق آن چربش داشت . بهره‌کشی از نیروی کار کارگران و دهقانان ایران ، اساسی ترین علت علاقه‌مندی امپریالیسم جهانی به کشور ما نبود . یا دست کم می‌توان گفت پیش از انقلاب چنین نبود . بورژوازی وابسته انحصاری هرگز با اندازه کافی تلاش ریشه‌ای برای سازمان دادن بهره‌کشی از نیروی کار زحمتکشان ایران بعمل نیآورد . بلکه آنچنان در غارت و چپاول ثروتهای ملی این سرزمین گرفتار شده بود که سازمان دادن ریشه‌ای بهره‌کشی را به " فردای پر فراغت " واگذاشته بود . تردیدی نیست که میان دو بخش بزرگ بورژوازی وابسته انحصاری در مورد " سازمان دادن بهره‌کشی " اختلافات متعدد و غالباً مهمی وجود داشت . مثلاً در سالهای آخر رژیم شاه ، گروه بورژوازی انحصاری غیر بوروکراتیک برگروه بوروکراتیک فشار می‌آورد که نقل و انتقال کارگران در بین واحدهای تولیدی محدودتر - گردد . درحالیکه بخش بوروکراتیک از آنجا که گروه هژمونیک بود و نقش حکومتی مستقیم داشت و بنابراین در مورد حکومت و رابطه آن با مردم حساس تر بود ، با فشارها و توصیه‌های بخش غیر بوروکراتیک چندان موافقت نداشت ، هرچند که در نهایت آئین نامه انضباطی کار " بواسطه اشتغال کاذب و بالا رفتن دستمزدهای اسمی کارگران ، آن

گونه که بخش غیر بوروکراتیک می‌خواست به تصویب رسید. بخش غیر بوروکراتیک معمولاً به اشکال پارلمانی و توجه بیشتر به فورمهای دمکراتیک گرایش نشان میداد. لیکن این گرایش از توجه بیشتر این بخش به توجیحات مشروع حکومتی و یا واقع بینی در باره پایه‌های دولت نواستعماری ریشه نمی‌گرفت، بلکه این تلاشی بود درجهت مقید و مشروط کردن هژمونی بخش بوروکرات در داخل بلوک قدرت. بخش غیر بوروکرات از این طریق می‌خواست سهم خود را در درون بلوک قدرت بیشتر کند، و طبیعی بود که با مخالفت بخش رقیب روبرو می‌گردید. (۱)

در سال ۵۶ که شاه با تشکیل کابینه آموزگار عقب نشینی از موضع قدرت را آغاز می‌کرد، شاهد امتیازاتی به بخش غیر بوروکرات بودیم. این بمناسبت شدت گرفتن بحران اقتصادی سیاسی از یکسو و فشار الیگارشلی مالی امریکا بعد از روی کار آمدن کارتر بر دولت شاه از سوی دیگر بود. در رابطه با سرمایه‌های خارجی و تنظیم مناسبات با امپریالیسم امریکا نیز این دو بخش طبقه حاکم ایران اختلافات جدی با هم داشتند. بخش غیر بوروکرات خواهان مشارکت گسترده‌تری با سرمایه‌های خارجی بود و از این طریق می‌خواست سهم خود را در اقتصاد افزایش دهد و هژمونی سیاسی بخش بوروکرات را مقید سازد. برای پوشاندن این هدف خود توجیحات ظاهراً صلاح در بارهٔ پائین بودن بهره‌وری، نالایق بودن اقتصاد دولتی و جز اینها می‌تراشید و عوام فریبی‌هایی در بارهٔ اهعیت پارلمان و غیره هر جا که می‌توانست براه می‌انداخت. در مقابل بخش بوروکرات برای حفظ هژمونی خود در درون بلوک حاکم با عوام فریبی در بارهٔ حاکمیت ایران، باگسترش غیر قابل کنترل سرمایه‌گذاریهای مشترک با الیگارشلی امریکا به مخالف می‌پرداخت. (۲) لیکن در عوض از طریق خریدهای تسلیحاتی کلان سعی می‌کرد اولاً دهان آنها را به بندد و ثانیاً "هژمونی خود را نیرومندتر و موجه‌تر سازد.

در بارهٔ رابطه بورژوازی وابستهٔ انحصاری با امپریالیسم جهانی و بویژه امریکا توجه بیک نکته ضرورت دارد. تردیدی وجود ندارد که بورژوازی وابستهٔ انحصاری آلت فعلی امپریالیسم جهانی به رهبری امریکا در این کشور بود (و هنوز هم هست) این طبقه سرپل اصلی تسلط امپریالیسم امریکا در ایران است و بدون آن وابستگی ارگانیک و تاریخی

تولیدی "جامعه ایران به امپریالیسم جهانخوار معنائی ندارد. لیکن هیچ تحلیل مار-کسیستی - لنینیستی نبایستی تضاد میان این دو عنصر را نادیده بگیرد. میان بورژوازی وابسته، انحصاری و الیگارشالی مالی آمریکا تضادهایی وجود داشت البته این تضادها در برابر تضاد این دو با خلق ستمدیده، ما طبقه کارگر ایران (طبقه اصلی بهره ده در این کشور) معنای چندانی ندارد. اشاره باین نکته از آن جهت ضروری است که عده‌ای از وابستگی "کارگزاری" را می‌فهمند. با حرکت از یک عزیمت گاه پوپولیستی مفاهیم طبقاتی را مخدوش می‌کنند و حتی نادیده می‌گیرند. تضاد میان الیگارشالی مالی آمریکا و بورژوازی وابسته ایران را به روشن‌ترین وجه میشد در تضاد منافع بخش بوروکراتیک بورژوازی وابسته به رهبری شاه و دولت آمریکا مشاهده کرد.

خطر تحلیل پوپولیستی در این مورد از آن جهت اهمیت دارد که چنین تحلیلی زوال هژمونی سیاسی بورژوازی وابسته، انحصاری را زوال تسلط امپریالیسم نیر میداند و آثار این بینش را در تحلیل‌های پارامی از گروه‌های سیاسی کشور، در دوره بعد از قیام میشد مشاهده کرد.

بورژوازی وابسته، انحصاری از لحاظ ایدئولوژیک هویت روشنی نداشت. ایدئولوژی این طبقه بیشتر ایدئولوژی غارتگران بود. هیچ طبقه بهره‌کش دور اندیش نمی‌تواند آن گونه به دستگاه‌های ایدئولوژیک بهره‌کشی بی‌اعتناء بماند. بورژوازی وابسته بواسطه گرایش‌های جهان وطنی خود هرگز نتوانست از طریق ایدئولوژیک برای خود هویتی دست و پا کند. این طبقه که با چیره شدن مناسبات سرمایه‌داری پیوند خود را با مذهب از دست داده بود، هرگز نتوانست تلاش هم نکرد که ایدئولوژی حکومت گران را سازمان بدهد. البته این خصلت بورژوازی وابسته علاوه بر اینکه از مختصات اقتصاد وابسته ایران ریشه می‌گرفت، عمدتاً "بواسطه" تسلط بخش بوروکرات در سیاست و اقتصاد و پایداری یک دیکتاتوری اختنقاتی به مدت ۲۵ سال در این کشور، شکل گرفته بود.

بورژوازی وابسته اینک بعد از قیام متوجه این بی‌هویتی خود شده است و سعی دارد ایدئولوژی خود را سازمان بدهد و از آنجا که خود هویتی ندارد سعی می‌کند پشت هویت دیگران این کار را عملی سازد. کمونیست‌های ایران بهوش باشند!

بورژوازی لیبرال (سرمایه متوسط) :

بورژوازی لیبرال بخش غیر انحصاری بورژوازی ایران را تشکیل میدهد. علت این نوع طبقه بندی وجدان کردن این بخش از بورژوازی انحصاری، اولاً " واقعیت سرمایه متوسط است که غالباً زیر فشار سرمایه بزرگ انحصاری قرار می گیرد، ثانیاً " محرومیت این بخش از بورژوازی از حاکمیت سیاسی در دوره دیکتاتوری آریامه‌ری است. از این رو بخش سرمایه متوسط آشکارا با رژیم شاه درگیریهای سیاسی جدی داشت، و جزو نیروهای مخالف رژیم شاه بود. و اما در باره وابستگی به اعتقاد ما این بخش از بورژوازی هرچند مستقیماً " در مشارکت با سرمایه‌های خارجی قرار ندارد و از این جهات میتوان گفت بخش غیروابسته بورژوازی ایران است، لیکن از آنجا که وابستگی تاریخی تولیدی بنیان وابستگی ایران به امپریالیسم جهانی است، این بخش نیز به اعتبار نظام اجتماعی که سرمایه‌داری است و تحت شرایط خاص دوره استیلای امپریالیسم که در ایران چیره شده است، وابسته بشمار می‌رود. این وابستگی البته نوعی وابستگی غیر مستقیم است. وابستگی به لحاظ مناسبات اجتماعی مسلم است که از نظر ما بورژوازی ملی بمعنای که این کلمه در سنت مارکسیستی - لنینیستی بکار میرود (یعنی بورژوازی ضد امپریا - لیست و ضد سرمایه خارجی) در کشور ما دیگر وجود ندارد، البته می‌توان باعتباری از بورژوازی محلی یا بومی اسم برد که مفهوم بورژوازی لیبرال آن را نیز در بر دارد. ولیکن مسلماً " مفهوم بورژوازی ملی که دارای یک بعد تاریخی در مبارزه ضد امپریالیستی است نمی‌تواند در ایران کار برد داشته باشد. از این رو به اعتقاد ما کسانی که به چنین مفهومی هنوز اعتقاد دارند مسلماً " در تحلیل طبقاتی خود از جامعه ایران دچار انحرافات جدی خواهند بود. (۳)

دیکتاتوری شاه دیکتاتوری سرمایه انحصاری وابسته به امپریالیسم نیز بود از این رو سرمایه متوسط زیر فشار و زورگویی سرمایه انحصاری قرار میگرفت و هیچ گونه امکان رشد نیافت. بورژوازی انحصاری وابسته تنها از طریق مکانیسم های اقتصادی بر بورژوازی لیبرال فشار نمی آورد، بلکه از دستگاههای سرکوب دولتی نیز برای سراندن

بورژوازی لیبرال استفاده می‌کرد. انحصارات سرمایه، بزرگ وابسته در دوران شاه، آمیزه ای بود از انحصار به مفهوم پیش از سرمایه‌داری آن (یعنی امتیازات اعطائی) و انحصار به معنای سرمایه‌داری متمرکز و پیش رفته. از این رو بورژوازی لیبرال ایران با هر دو وسیله زیر فشار و قدری قرار گرفته بود. بورژوازی لیبرال تقریباً "هیچ گونه امکان راه یابی به دستگاه‌های حکومتی را نداشت و از این لحاظ بشدت مخالف رژیم بشمار می‌رفت. نفوذ اقتصادی بورژوازی لیبرال در چه حوزه‌هایی متمرکز شده است و وزن آن چقدر است؟

بورژوازی لیبرال در حوزه، بانکداری اصلاً "حضور نداشت. آخرین بانکی که می‌توان گفت بورژوازی لیبرال در آن حضور داشت "بانک بیمه بازرگانان" بود که چند سال پیش بوسیله شبکه انحصاری بلعیده شد درزمینه صنایع هرچند آمار دقیقی وجود ندارد ولی اگر منابع مرکز آمار ایران را مبنای یک ارزیابی تقریبی قرار بدهیم، می‌توان شرکت‌هایی را که در بورس اوراق بهادار از طریق سهام عام شرکت نداشتند و سهام خود را در بورس به معرض فروش نمی‌گذاشتند و یا از طریق وابستگی مستقیم به الیگارشی مالی در شبکه بورژوازی انحصاری قرار نگرفته بودند، جزو شرکت‌های متعلق به سرمایه متوسط دانست طبق منابع مرکز آمار ایران از مجموع تقریباً ۶۰۰۰ کارخانه در ایران ۴۷۳ کارخانه جزو کارخانه‌های صنایع منتخب دسته‌بندی شده‌اند که از این تعداد ۱۳۰ کارخانه در شبکه بورس مستقیماً وارد شده بودند و بقیه نیز از طریق وابستگی‌های متعدد، از طریق شبکه‌های بانکی و یا سهامداران مشترک خارجی در ردیف کارخانه‌های متعلق به بورژوازی انحصاری وابسته محسوب می‌شدند. بنابراین اگر "صنایع منتخب" را کنار بگذاریم میتوان بقیه کارخانه‌های تولیدی را متعلق به بورژوازی غیر انحصاری دانست. و این کارخانه‌ها علی‌رغم گسترش کمی (حدود ۵۵۰۰ کارخانه) سهم قابل ملاحظه‌ای در مجموع تولیدات صنعتی ایران ندارد. (۴) منلاً در سال ۵۵ از کل تولیدات صنعتی و معدنی که ارزش افزوده آن ۹۳۰ میلیارد ریال بوده، حدود ۳۲۰ میلیارد ریال توسط بورژوازی انحصاری و فقط ۱۶ میلیارد ریال توسط بورژوازی متوسط، تولید شده بود. بورژوازی متوسط در کشاورزی و روستاها حضور قابل ملاحظه‌ای دارد. ولسی

بیشترین حوزه، نفوذ بورژوازی متوسط حوزه، توزیع، خدمات و بازرگانی است. اگر دقیق تر بگوئیم نفوذ اصلی بورژوازی لیبرال عمدتاً "در شبکه" توزیع متمرکز شده است. روشن است که این نقش توزیعی در یک اقتصاد وابسته، دقیقاً "در رابطه با کالاهایی که توسط بورژوازی انحصاری وابسته تولید یا وارد میشود، معنی پیدایم کند. و لایه‌های وسیعی از بورژوازی میانی که در گذشته کالاهای داخلی را مبادله می‌کردند، اکنون کالاهای بورژوازی انحصاری را مبادله می‌نمایند و در عمل به شرکای بورژوازی انحصاری و کارگزاران آن تبدیل شده‌اند.

بورژوازی لیبرال از لحاظ سیاسی مخالف دیکتاتوری شاه بود. این مخالفت از چه عواملی ریشه می‌گرفت؟ دیکتاتوری شاه در وهله اول دیکتاتوری سرمایه انحصاری وابسته به امپریالیسم بود. بورژوازی لیبرال ایران به علت اینکه سرمایه انحصاری و الیگارش‌مالی از جهات مختلف اقتصادی او را زیر فشار قرار میداد طبیعی بود که با دیکتاتوری شاه بعنوان تجسم سرمایه انحصاری مخالفت و مبارزه کند. دیکتاتوری شاه از سوی دیگر تجسم همومونی بورژوازی بزرگ بوروکراتیک در داخل بلوک قدرت بود. و بورژوازی لیبرال از آنجا که بوروکراتها بخش دولتی را به ضرر نگاه آزاد (که تنبیه امید این قشر برای دست یافتن به چشم اندازهای توسعه بود) تقویت می‌کردند، نیز مخالف رژیم شاه بود. رژیم شاه علاوه بر اینها تجسم غارت امپریالیستی منابع ثروت کشور ما بود. و بورژوازی لیبرال که میدانست درآمد بی‌گران نفت چه گنجینه بزرگی برای سرمایه‌داری داخلی می‌تواند باشد با رژیم شاه مبارزه می‌کرد. بورژوازی لیبرال صنعت نفت را برای سازمان دادن یک سرمایه‌داری پایدار و نیرومند می‌خواهد. در حالیکه رژیم شاه، به عمد یا به اجبار بشیوه غارتگران از این منابع بهره‌برداری می‌کرد. بورژوازی لیبرال می‌خواهد درآمد بی‌گران نفت را به "سرمایه" تبدیل کند و جامعه "خوشبخت" سرمایه‌داری در ایران برپا کند و در ناز و نعمت این جامعه "خوشبخت" غلت بزند. در حالیکه در رژیم شاه درآمد نفت همچون طاعونی سیاه در جهت متلاشی ساختن جامعه ایران بکار گرفته میشد. بورژوازی لیبرال، چون "لیبرال" بود با دیکتاتوری شاه مبارزه می‌کرد. ولی نفس لیبرال بودن به معنای مخالفت با هر نوع دیکتاتوری نیست. بورژوازی لیبرال اگر منافع خود را تامین شده ببیند مسلماً از

هر نوع دیکتاتوری حمایت می‌کند. لیکن چون معمولاً در دیکتاتوریه‌ها منافع او تا میسر نمی‌گردد با آنها مخالف است. بورژوازی لیبرال بدان جهت با دیکتاتوری مخالفست می‌ورزد که دیکتاتوری منافع بورژوازی انحصاری را بیان میکند و منافع او را پایمال — الیگارش‌ی مالی می‌سازد. و بعلاوه بورژوازی لیبرال همیشه بخاطر اینکه دیکتاتوری، همه مردم را در برابر سرمایه‌داری قرار میدهد و بدین ترتیب اعتقادشان را به "سرمایه‌داری خوب" از دست میدهد و حقانیت نظام پرولتری اثبات می‌گردد، با آن مخالف است. دیکتاتوری سرمایه بزرگ همیشه نتایج مثبت را برای سرمایه انحصاری دارد و نتایج منفی را برای "سرمایه‌داری خوب" بورژوازی لیبرال. از این لحاظ می‌توان گفت بورژوازی لیبرال از طریق مخالفت خود با دیکتاتوریه‌های سرمایه بزرگ در واقع از آبروی نظام سرمایه‌داری دفاع میکند.

در دوره بعد از فرم ارضی، مبارزه بورژوازی لیبرال ایران با رژیم شاهی عملاً تعطیل گردید. بورژوازی لیبرال در برابر رژیم شاه شعاری مستقل که بتواند نیروهای اپوزیسیون را گرد خود جمع کند، نداشت. بورژوازی لیبرال نمی‌توانست "بی‌ملاحظه شعارهای" غیر اصولی "بدهد و توده‌ها را علیه نفس نظام سرمایه‌داری تحریک کند. بعلاوه بورژوازی لیبرال همیشه از اشکال خشن مبارزه گریزان است و رژیم شاه با اقتدار تمام اشکال مطلوب مبارزه بورژوازی لیبرال را ناممکن ساخته بود.

از لحاظ ایدئولوژیک بورژوازی لیبرال ایران، همیشه سعی کرده است سنت ناسیونالیسم ایران را از آن خود بدانند، هر چند این سنت یک میراث خدا سرنالیدیست و بورژوازی لیبرال دیگر نمی‌توانست و نمی‌تواند بطور در بست از آن دفاع کند، لیکن در دوره دیکتاتوری وسیله خوبی برای نمایان تر ساختن حقانیت او بشمار میرفت. بورژوازی لیبرال در دوره دیکتاتوری سرمایه انحصاری وابسته بنحوی از سنت جنبش ملی ایران بهره‌برداری می‌کرد که از دیدگاه پرولتاریا و دیگر طبقات زحمتکش جامعه لحظات درخشان و شیرین این خاطره تاریخی نیز محو و کدر می‌گشت. بورژوازی لیبرال بشیوه خود از سنت مبارزه ملی خلق ما دفاع می‌کرد و بنابراین هر چیز انقلابی را از این سنت می‌زدود. در دوره دیکتاتوری شاهی، بورژوازی لیبرال برای اینکه بتواند شعارهای

خود را در نظر مردم محق جلوه دهد و به نوعی سوسیال دمکراسی روی آورد. ایمن سوسیال دمکراسی نسخه‌ای بود برای یک حکومت عقلانی بورژوازی در جامعه ایران. فاصله طبقاتی انفجار آمیز را کاهش میداد (البته در پرداخت ایدئولوژیک چرا که معلوم نیست اگر جامعه سوسیال دمکراتیک آزاد بورژوازی لیبرال واقعیت پیدا کند، فاصله طبقاتی برآستی کاهش یابد).

بورژوازی لیبرال در مقابل خردگریزی ایدئولوژیک دیکتاتوری سعی می‌کند ایدئولوژی قابل قبول تر و منسجم‌تری را شکل دهد. این ایدئولوژی سعی می‌کند مصالح اعتقادات عمومی مردم هرآنچه را که برای "سرمایه‌داری آزاد و خوب" مضر نیست، مورد استفاده قرار بدهد. به این علت بود که لایه‌های خاصی از بورژوازی لیبرال به تعبیر جدیدی از مذهب روی آوردند. این لایه‌ها به لیبرال‌های مذهبی هویت بخشیدند. مذهب مدرن و باب روز را که در واقع نوعی مذهب منطبق با عقلانیت سرمایه‌داری است سازمان دادند. همین مذهب جدید و باب روز، بعد از انقلاب نقش مهمی بازی می‌کند و اینک که ایدئولوژی مذهبی در جامعه ما از اهمیت خاصی برخوردار است این مذهب باب روز بعنوان آلترناتیوی در برابر مذهب سنتی به نحوی از زندگی‌عرفی دفاع می‌کند. و بنابراین وزن ایدئولوژیک آن در مبارزات سیاسی آینده قابل ملاحظه خواهد بود.

خرده بورژوازی سنتسی :

سرمایه‌داری تنها به نابودی تولید و تجارت کوچک نپرداخته است. بلکه حرفه‌های جدیدی نیز بوجود آورده و تولید کوچک و تجارت خود را در زمینه‌های خاصی گسترش داده و میدهد. اینک کارگاههای کوچک زیادی به عنوان واحدهای تکمیلی تولید بزرگ بوجود آمده است که در گذشته اثری از آنها نبود. گرچه این بخش از تولید و تجارت خود از لحاظ معیارهای عینی طبقه بندی گروه‌های اجتماعی یا بخش سنتی خرده بورژوازی فرق اساسی ندارد، چرا که این هر دو را می‌توان تولید و تجارت کوچک و مستقل نامید و حتی از لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک، در مقطع کنونی می‌توان تا تبیر

پذیری تولید و تجارت کوچک جامعه سرمایه داری را از بخش سنتی مشاهده کرد، لیکن ما این بخش از خرده بورژوازی را خرده بورژوازی جدید می نامیم و آنها را در کنار لایه های پائین و متوسط کارمندان قرار می دهیم. قصد ما از این تقسیم بندی تا کبدری خصلت "سنتی" خرده بورژوازی باقی مانده از دوران پیش از سرمایه داری و تا کبدری نگرش متفاوت سیاسی و ایدئولوژیک تولید کنندگان و تجارت کنندگان خرد جدید با بخش سنتی است.

مثلا یک ساندویچ فروش، یک فروشنده کالاهای مصرفی لوکس، یک تراشکار و یک نقاش اتوموبیل، در دراز مدت نمی توانند عیناً "موضع گیربهای سیاسی و ایدئولوژیک کوزه گر، مسگر و عطار را داشته باشند. اینها در نهایت به جامعه جدید و به مناسبات مسلط در آن وابسته اند. اگرچه بوسیله آن چابیده میشوند ولی درست همانند خرده بورژوازی جدید و با همان آهنگ تلاشی نمی گردند. این بخش از خرده بورژوازی معمولاً به زائده پنهان سرمایه تبدیل میشود و بی آنکه خود بدانند استقلالش را از دست می دهد. معیار ما در تقسیم خرده بورژوازی به دو بخش سنتی و جدید، نگرش متفاوت آنها نسبت به مناسبات جامعه سرمایه داری است. درحالیکه اولی با آن می ستیزد، دومی هر چند بوسیله آن چابیده میشود ولی همراه آن تا مدت زمان قابل توجهی به موجودیت خود ادامه میدهد.

چیره شدن مناسبات سرمایه داری به معنای نابودی کامل مناسبات پیش از سرمایه داری نیست. بویژه اگر سرمایه داری در بستر وابستگی به امپریالیسم چیره شده باشد. تولید و تجارت کوچک در دوره آریامهری مخصوصاً در دهه آخر آن ضربات شدیدی خورد ولی بالکل نابود نگردید. تولید و تجارت کوچک را با مفهوم خرده بورژوازی سنتی بیان میکنیم. صنعت "سنتی" از آن جهت افزوده میشود که ازطرفی پیوند خاص این گروه اجتماعی را با مناسبات تولید پیش از سرمایه داری نشان بدهد، و ازطرف دیگر این گروه را از فشار میانی جامعه که در اینجا به تسامح خرده بورژوازی جدید خواهیم نامید، متمایز سازد.

با رفرم ارضی شاه، بررکترین ضربه بر تولید و بعدها بر تجارت کوچک وارد

آمد. در مناسبات نیمه فئودالی تولید کوچک نقش بسیار مهمی داشت. لیکن با متلاشی شدن مناسبات فئودالی، که زیر ضربه سرمایه وابسته بزرگ صورت گرفت، تولید کوچک جایگاه مهم خود را از دست داد. در دهه آخر رژیم شاه حرفه‌های بسیاری نابود شدند. نساجی کوچک که غالباً در شهرهای روستایی و در روستاهای اطراف شهر^{ها} متمرکز شده بود تقریباً بطور کامل از بین رفت. چرا که در برابر منسوجات ارزان قیمت سرمایه بزرگ یارای مقاومت نداشت. کفشی‌ها (۵)، گیوه‌سازی‌ها، سفالگری‌ها، مسگری‌ها، ابریشم بافان و دهها و صدها حرفه مشابه به یکباره از صحنه ناپدید شدند. تولید کوچک با آهنگ زیادی زیر فشار سرمایه وابسته انحصاری ذوب می‌شد. برای نمونه کافی است شرکت‌های پلاسکو و آلومینیوم القانیان را در نظر بگیرید که با تولید کالاهای جان‌شین، دهها حرفه سنتی را نابود ساختند. خرده بورژوازی سنتی در تولید تقریباً "در هم شکست ولی در حوزه" توزیع قدرت پایداری بیشتری از خود نشان داد. لیکن رژیم شاه که در سالهای آخر با مسأله تورم شتابان روبرو شده بود، سعی می‌کرد مشکل خود را به هزینه خرده بورژوازی حل کند. "مبارزه با گرانفروشی" جهاد مقدس سرمایه وابسته انحصاری علیه خرده بورژوازی بود. ایجاد فروشگاههای زنجیره‌ای برای در هم شکستن واحدهای کوچک در حوزه توزیع طرح ریزی شده بود. سیستم بانکی یکی از اهرمهای اصلی نابود سازی تولید و تجارت سنتی بود. حتی در حال حاضر بسیاری از کسب و کارهای و بهره بانکی از پای درمی‌آیند و غالباً بقول خود "برای بانک کار می‌کنند". تحسارت کوچک به توزیع کننده بی اختیار کالاهای تولیدی و وارداتی سرمایه بزرگ تبدیل شده است. کالاهای بسته بندی شده با قیمت ثابت و با درصدی بعنوان حق توزیع خرده بورژوازی به نحوی بی واسطه و عریانتر از دیگران یورش سرمایه بزرگ را لمس می‌کند. شکستن ستون فقرات اقتصادی خرده بورژوازی سنتی در شهرهای بزرگ ملعوس تراز شهرهای کوچک، یا "شهرهای روستایی" است. در شهرهای کوچک عادات مصرفی روستائیان هنوز غلبه دارد. و روستائیان با آهنگ شهرهای بزرگ به دنیای مصرفی سرمایه داری گشاده نشدماند. قدرت اقتصادی خرده بورژوازی سنتی در دوره پیش نیز بیشتر در شهرهای کوچک بود. و اصولاً خرده بورژوازی سنتی در دنیای فئودالی روستاها موزونی

بیشتری میدید و از لحاظ اقتصادی با آن دنیا انطباق بیشتری داشت. از این حقیقت نباید نتیجه گرفت که سرمایه‌داری در همه زمینه‌ها خرده‌بورژوازی را محدودتر ساخته است. خرده‌بورژوازی سنتی هر چند از لحاظ کمی جمعیت زیادی را در برمی‌گیرد و از این جهت حائز اهمیت بسیاری است، لیکن از لحاظ وزن اقتصادی و سهم در تولید ناخالص ملی، طبقه نیرومندی نیست و نمی‌تواند سرنوشت اقتصادی کشور را تعیین کند و حتی در آن نقش خیلی مهمی داشته باشد.

از لحاظ سیاسی خرده‌بورژوازی سنتی بعد از رفرم ارضی شاه ستیزنده‌ترین نیروی اجتماعی بالفعل در برابر دیکتاتوری و امپریالیسم بود. نیروی محرک قیام ۱۵ خرداد این طبقه بود. مبارزه خرده‌بورژوازی سنتی بعد از ۱۵ خرداد همچنان ادامه یافته است. این ستیزندگی را چگونه باید توضیح داد؟ خرده‌بورژوازی سنتی به مناسبات نیمه فئودالی متکی بود. رفرم ارضی شاه با از میان بردن این مناسبات بزرگترین ضربه را نه بر فئودالها، بلکه بر خرده‌بورژوازی سنتی وارد کرد. چرا که فئودالها (مخصوصاً فئودالهای بزرگ) از راههای متعدد دارایی خود را تبدیل باحسن کردند. درحالیکه خرده‌بورژوازی سنتی در نتیجه یورش سرمایه‌بزرگ از هستی ساقط شد. بزرگترین نتیجه درگیری خرده‌بورژوازی سنتی با رژیم شاه، در نزدیکی بیشتر و پیوند ارگانیک‌تر روحانیت با خرده‌بورژوازی سنتی نمایان گشت. خرده‌بورژوازی سنتی که همیشه پایگاه معنوی روحانیت بود، اینک با درهم ریختن مناسبات فئودالی و قبضه بسیاری از موقوفات روحانیت از طرف رژیم شاه، به پایگاه مادی عمده آن نیز تبدیل گردید. از ۱۵ خرداد به بعد روحانیت ضد رژیم شاهی، بیشتر بیانگر خرده‌بورژوازی سنتی بوده است.

خرده‌بورژوازی سنتی در مبارزه خود با دیکتاتوری سرمایه‌وابسته انحصاری، هرگز نمی‌توانست وابستگی آن را فراموش کند. بنابراین مبارزه ضد استبدادی خرده‌بورژوازی سنتی در عین حال یک مبارزه ضد استعماری نیز بود. اما این مبارزه ضد استبدادی و ضد استعماری مختص خرده‌بورژوازی سنتی خود را داشت. بی‌توجهی به مبارزات ضد استبدادی و ضد استعماری خرده‌بورژوازی هر اندازه ذهن‌گرا، انحراف

آمیز و خطرناک باشد، بی توجهی به مختصات خرده بورژوازی و سنتی آن نیز به همان اندازه گمراه کننده و خطرناک است. خرده بورژوازی سنتی هرگز فراموش نکرد که به شیوه خود مبارزه کند. علت این استقلال شیوه خرده بورژوازی سنتی را در کجا باید جستجو کرد؟ میدانیم که در یک جامعه طبقاتی خرده بورژوازی هرگز یک طبقه تعیین کننده نیست، بلکه یک طبقه میانی است و بنابراین از هر دو طبقه اصلی جامعه تاثر می پذیرد و بسته به اوضاع و موقعیت مبارزه میان دو طبقه اصلی، از این یا آن طبقه اصلی بیشتر یا کمتر تبعیت می کند. در ایران بعد از فرم ارضی شاه، خرده بورژوازی سنتی نمی توانست همزونی بورژوازی وابسته، انحصاری را بپذیرد. بورژوازی انحصاری بار فرم یک دوره، انباشت جدید سرمایه را آغاز کرده بود و این دوره جدید انباشت می بایست به هزینه خرده بورژوازی سنتی به هدف پای خود دست یابد. سرمایه انحصاری تمام تنفس گاههای خرده بورژوازی سنتی را بسته بود. طبقه اصلی دیگر جامعه، پرولتاریای ایران است. طبقه کارگر در این دوره همراه با انباشت جدید سرمایه، گسترش جدید خود را آغاز کرده بود. ر فرم ارضی شاه، بعد از درهم شکستن جنبش انقلابی خلق ما و متلاشی شدن هرنوع تشکل کارگری، عملی میگردید. بنابراین گسترش اقتصاد سرمایه داری به هنگامی نسل جدید طبقه کارگر ایران را بوجود می آورد و توسعه می داد که عرصه مبارزات طبقاتی به زمین بایر و شورزاری می مانست. طبقه کارگر ایران رشد می یافت ولی متناسب با آن نمی توانست متشکل شود و حتی مبارزات اقتصادی کارگران نیز در این دوره فاقد حداقل تشکل بود. از آن گذشته خصوصیات سرمایه داری ایران اثر خود را بر نحوه گسترش پرولتاریا برجای می گذاشت. پرولتاریای ایران از لحاظ کیفی ضعیف بود. کارگران متمرکز در کارخانه های بزرگ در صد کمی از مجموع طبقه کارگر ایران بودند. گسترش سرمایه غالباً در حوزه های غیر مولد بود و بخشهایی مانند ساختمان و راه سازی، کارگران را بصورت پراکنده و فصلی بکار می گرفتند. مجموعه عوامل اقتصادی سیاسی و ایدئولوژیک نگذاشتند طبقه کارگر ایران بعنوان یک نیروی سیاسی مستقل وارد عرصه مبارزات طبقاتی گردد. از این رو خرده بورژوازی سنتی تحت تاثر اساسی هیچ کدام از طبقات اصلی جامعه ایران قرار نگرفت. این حقیقتی است که بسیاری از پیچیدگی

های مبارزه طبقاتی ایران را در دوره پیش از قیام و بعد از آن توضیح میدهد. آن بخش از خرده بورژوازی ایران که در بستر مناسبات نیمه فئودالی می‌زیست و با چیره شدن مناسبات سرمایه‌داری وابسته، دیگر نمی‌توانست خود را با آن انطباق دهد، از شکل سنتی خاصی برخوردار بود.

این شکل از بقایای نظام صنفی دوران فئودالی بود. تجسم این شکل را در تاریخ معاصر ما می‌توان در نقش بازار مشاهده کرد. بازار در ۲۵ سال گذشته، کدهر نوع شکل طبقاتی زیر ضربه دیکتاتوری درهم می‌ریخت، پایدارترین و منسجم‌ترین شکل صنفی کشور ما بود. بازار صخره یکپارچه‌ای نبود (مخصوصاً در سالهای آخر دیکتاتوری شاه درهم ریختگی بنیادی در آن پدیدار شده بود) ولیکن جان‌پناهی برای خرده‌بورژوازی سنتی ایران به حساب می‌آمد. لایه‌های سنت گرای خرده بورژوازی با این علت سنت گرا بودند که نمی‌توانستند خود را با جامعه سرمایه‌داری آشتی بدهند. سرمایه‌داری همه چیز آنها را می‌خواست. سرمایه‌داری آنها را به ورطه کار مزدوری پرتاب می‌کرد. ورطه ای که تازه با توجه به مختصات سرمایه‌داری وابسته، ایران تاریکی‌اش هراس‌انگیزتر می‌نمود. خرده بورژوازی سنتی برخلاف طبقات دیگر جامعه از یک جهان بینی انسجام یافته و از یک نظام ارزشی موزون که می‌توانستند در خدمت مبارزه، آخرین اوقرار بگیرند و با آن همسوئی کامل داشتند، برخوردار بود. خرده‌بورژوازی سنتی پاسدار ایدئولوژی سنتی جامعه ایران در برابر یورش سرمایه بزرگ وابسته بود. این پاسداری از این لحاظ که در برابر سرمایه وابسته به امپریالیسم و غارتگر می‌ایستاد، عنصری خلقی و ضد امپریالیستی داشت ولی در عین حال از این لحاظ که در برابر سرمایه‌داری از مناسبات پیش از سرمایه‌داری و نیمه فئودالی پاسداری می‌نمود عنصری ارتجاعی با خود داشت. مبارزه با سرمایه‌داری در صورتی مترقی و انقلابی است که برای تحقق نظام تاریخی - متکامل‌تری باشد. در حالیکه لایه‌های سنتی خرده بورژوازی بیاد روزهای طلایی گذشته با حسرت چشم به قفا دوخته بودند. هر قدر ضربات سرمایه بزرگ وابسته بر خرده بورژوازی شدیدتر میشد، مبارزات او در برابر این ضربات حدت بیشتری می‌یافت. این یک مبارزه مرگ و زندگی بود. دیکتاتوری آریامهری قلعه کوب امپریالیسم برای متلاشی

ساختن ساخت سنتی و معیشتی جامعه ایران بود. خرده بورژوازی سنتی برخلاف لیبرالها نمی توانست دیکتاتوری را ببیند و حامی آن را فراموش کند. باین خاطر بود که مبارزه ضد دیکتاتوری خرده بورژوازی سنتی رنگ ضد امپریالیستی به خود می گرفت و هرگز فراموش نمی کرد که کشور ما یک کشور اشغال شده است. مبارزه خرده بورژوازی سنتی در ۱۵ سال گذشته (دوره انقلاب سفید) مبارزه خرده بورژوازی زخم خورده بود. زخمی که با خود تب مرگ را به همراه آورده بود. از این رو اشکال مبارزه این لایه ها در پانزده سال گذشته از رنگ لیبرالی تهی بود. این رفاه خرده بورژوازی نیست^(۶) که او را بسوی اسلام اولیه می کشاند. خرده بورژوازی سنتی، وغالبا لایه های خانه خراب آن هستند که از رنج ها و مصیبت های خود خشت مایه ای برای ساختن ناکجا آباد دلخواه فراهم آورده اند. اسلام سنتی اینها پیش از هر چیز و پیش از هر چیز به معنای فرار از ستم های سرمایه داری وابسته است. خرده بورژوازی این فرار را به کمک ایدئولوژی مذهبی خود بصورت فرار از شهر گناه ترسیم میکند. تندترین کینه بصورت سطحی و احساسی، مطلق ترین مخالفت از لحاظ عقیدتی و ناتوان ترین مبارزه از لحاظ تاریخی، در برابر سرمایه داری وابسته انحصاری، به خرده بورژوازی سنتی تعلق دارد. این مشخصات خرده بورژوازی سنتی است که او را که در ظاهر تند و تیز ترین دشمنانها را نثار امپریالیسم و سرمایه داری وابسته می کند، به هیأت چماقی در دست ارتجاع طبقاتی، امپریالیسم و تاریک اندیشی قرار میدهد. خرده بورژوازی سنتی در فرار از سرمایه وابسته انحصاری و درست بخاطر همین فرار، سرمایه وابسته انحصاری را نیروی مجدد می بخشد و بصورت نوده های فریب خورده برای پس راندن دشمن تاریخی و گورکن او، مورد استفاده قرار میگیرد. این بی تردید پایان بسیار غم انگیز و فاجعه آلودی برای نقش تاریخی خرده بورژوازی سنتی ایران است. مرده ها را نباید بحال خود گذاشت. پرولتاریای انقلابی ایران نباید این طبقه از لحاظ تاریخی محتضر را بحال خود رها کند.

همچنین در این نوشته ما آن گروه‌های اجتماعی را تحت عنوان خرده‌بورژوازی جدید می‌آوریم که غالباً فاقد وسایل تولید و سرمایه‌تجاری هستند، منتهی به لحاظ موقعیتی که در سازمان اجتماعی کار اشغال کرده‌اند، از پرولتاریا متمایز می‌گردند. صفت "جدید" برای نشان دادن پیوند تاریخی این لایه‌ها با مناسبات سرمایه‌داری است. خرده بورژوا نامیدن این لایه‌ها از لحاظ تئوری مارکسیستی اشکالات زیادی دارد.

ولی از آنجا که نوشته حاضر این لایه‌ها را بیشتر به عنوان نیروی سیاسی در نظر می‌گیرد و از لحاظ موقعیت‌شان در عرصه مبارزه طبقاتی مورد توجه قرار میدهد، و از آنجا که می‌خواهد روی نقش طبقات میانی و غیر پرولتری در اوضاع کنونی کشور دقیق شود، بر خورد تسامحی را در این مورد حایز می‌شمارد. خرده‌بورژوازی جدید نام دیگری برای کارمندان نیست. چرا که کارمند مفهوم طبقاتی نیست و نمی‌تواند گروه‌بندی اجتماعی خاصی را بیان کند. کارمندی هستند که در زمره بورژوازی بزرگ جای می‌گیرند و پاره‌ای از آنها را ما تحت عنوان بورژوازی بزرگ بوروکرات قرار میدهیم بخشی از کارمندان حقا "در رده" مزدگیران قرار دارند و خرده‌بورژوا نامیدن آنها از جهات متعدد نادرست و ابهام‌آور است. چگونه میتوان یک آموزگار روستایی را بایک امیر ارتش و یا مدیرعامل یک بانک بزرگ در یک رده جای داد؟ و چگونه میتوان یک دربان اداره را صرفاً "باین علت که مزد خود را بصورت حقوق ماهانه دریافت میکند، با یک بزاز در بازار تهران در یک رده اجتماعی جای داد؟ ولیکن بطور کلی مینوان گفت بسیاری از کارمندان متوسط الحال را میتوان تسامحاً "زیر عنوان خرده‌بورژوازی جدید جای داد. پزشکان جوان و تخصص ندیده، تکنیسین‌ها و متخصصان بهداشتی و پزشکی، دندان‌پزشکان رده پائین که مشتریان قابل توجهی ندارند، بسیاری از مهندسان که تخصصشان آنها را تبدیل به سرمایه‌دار نکرده است، بسیاری از فرهنگیان بالا و متوسط، کارمندان متوسط و حتی در پاره‌ای موارد بالای ادارات و شرکتهای مختلف را میتوان تحت این عنوان طبقه بندی کرد. تعداد تقریبی این گروه اجتماعی نزدیک به یک میلیون نفر است. همانطور که

در بالا اشاره کردیم اقتصاد نفت و خصلت‌های وابستگی در اقتصاد ایران خرده بورژوازی جدید را با آهنکی سریع تر از کارگران مولد شکل میداد. بورکراسی عظیم دولت نفتی لایه‌های وسیعی از حقوق‌بگیران متوسط را بوجود آورد. خرده‌بورژوازی جدید مخصوصاً سالهای آخر رژیم شاه بیش از هر گروه دیگر از اقتصاد تورم‌زای ایران صدمه می‌دید. و البته سهم قابل توجهی در مختل‌سازی رژیم دیکتاتوری مخصوصاً در دوره بحران انقلابی داشت. خرده‌بورژوازی جدید بنا به موقعیت اجتماعی خود از راه‌های "افراطی" در مبارزه پشتیبانی نمی‌کند. و میتوان گفت بزرگترین تکیه‌گاه لیبرالیسم سیاسی در ایران امروز همین قشر است. لیبرالیسم سیاسی این قشر با لیبرالیسم بورژوازی متوسط، هرچند تفاوتی آشکاری دارد ولیکن مرزهای مشترک زیادی نیز دارد و این مرزها در دوره‌های طوفانی غالباً محو می‌گردد و خرده‌بورژوازی جدید از شعارهای بورژوازی لیبرال حمایت میکند. مخصوصاً در دوره بعد از قیام که آشفتگی‌های زیادی در زندگی عرفی روی داده است و تعرض روحانیت به زندگی عرفی ابعاد بزرگی پیدا کرده، غالباً مرزبندی روشن میان شعارهای خرده‌بورژوازی جدید و بورژوازی لیبرال مشکل می‌گردد. ولی واقعیت این است که بخش فاقد سرمایه خرده‌بورژوازی جدید از لحاظ تاریخی نمی‌تواند حرکت ناهمسو با پرولتاریا، داشته باشد. در دوره دیکتاتوری شاه این قشر بیش از اقشار دیگر با اختناق و سرکوب مخالفت می‌کرد. اما این مبارزه بیشتر رنگ آزادی‌خواهی داشت و بندرت عمق می‌یافت. خرده‌بورژوازی جدید بیشتر در شهرهای بزرگ متمرکز شده است. و علت این امر متمرکز شدن خدمات در شهرهای بزرگ است. از این رو خرده‌بورژوازی جدید با اعماق جامعه ما آشنایی ناچیزی دارد. این عدم آشنایی را می‌توان در دوره انقلاب و بعد از آن به نحوی روشن مشاهده کرد. بخش یقه سفیدان خرده‌بورژوازی سنتی به نحوی ناشیانه با سنت‌های جامعه روبرو می‌گردد و حتی هنگامی که می‌خواهد با تفاهم به آنها نزدیک شود صحنه‌های خنده‌داری بوجود می‌آورد. بزرگترین تکیه‌گاه چپ لیبرال در دوره انقلاب و بعد از آن، پرشورترین مدافعان زندگی عرفی در برابر یورش قشریت مذهبی، هراسان‌ترین نیروی اجتماعی از تاریک اندیشی موجود مسلط بر جامعه و بنا بر این سهل‌الوصول‌ترین طعمه برای تبلیغات غرب امپریالیست را بایستی در این قشر جستجو کرد. البته

تعی توان تمام لایه‌های این گروه اجتماعی را سنت ستیز نامید. در موارد متعددی کارمندان متوسط بدلیل فقدان روشنی اندیشه و انسجام گروهی و اجتماعی، میل و کشش خاصی نسبت به سنت نشان می‌دهند. ولیکن آمیزش این عناصر با عناصر خرده بورژوازی سنتی غالباً چندان موفق نیست. خرده‌بورژوازی جدید در این آمیزش به نوعی تفکر التقاطی دست‌می‌یابد. ایدئولوژی این آمیزش، از یکدستی لازم‌برخوردار نیست. نظام ارزشی خرده‌بورژوازی جدید غالباً متخلخل و ناموزون است. بخشی از خرده‌بورژوازی جدید گروه خاصی از روشنفکران لیبرال مذهبی را بوجود آورده است. نفوذ آیه‌الله‌طالقانی در روزهای انقلاب و بعد از آن از طریق همین لیبرالهای مذهبی سازمان داده‌میشد. لیبرالیسم مذهبی اینان با لیبرالیسم بورژوازی لیبرال که با مذهب می‌آمیزد، فرق دارد. اینان غالباً "گرایش‌های ملموسی نسبت به چپ نشان می‌دهند. وحتى گاه مرز روشنی با دمکراتهای انقلابی ندارند. بدلائل متعدد گرایش این قشر اجتماعی بطرف پرولتاریا بیش از اقشار دیگر است. و اکنون که خرده‌بورژوازی جدید مبارزه با تاریک اندیشی را جدی‌تر از گروههای اجتماعی دیگر می‌گیرد، بایستی پرولتاریای انقلابی و کمونیستها با این مبارزه سمعته طبقاتی روشن بدهند و نگذارند بصورت مبارزه تهی از معنای طبقاتی درآید. پیوند با پرولتاریا برای این قشر اجتماعی سرنوشت ساز بود و هنوز هم سرنوشت ساز است. و اگر چنین پیوندی تحقق نیابد خرده بورژوازی جدید قربانی عوام‌فریبی‌های تبلیغاتی امپریالیستی خواهد بود.

طبقه کارگر :

طبقه کارگر ایران در دوره تسلط سرمایه‌داری وابسته با سرعت رشد یافت آهنگ رشد کمی پرولتاریا مخصوصاً در پانزده سال گذشته شتاب برداشت در سال ۵۵ کارگران مزدبگیر که از طریق فروش نیروی کارشان زندگی می‌کردند و حدود ۵/۵ میلیون نفر بودند. این رقم در مقایسه با سال ۱۳۳۵ که کل پرولتاریای ایران ۱۵۰ هزار نفر بود قابل تامل است. در آن هنگام نسبت شاغلین در صنایع دستی و غیر ماشینی به بیش از ۵ برابر کارگران کارخانه‌ای می‌رسید و از لحاظ میزان تمرکز در محیط کار آنها را به درستی

نمی‌شد از اصناف تمیز داد. در حالیکه در سال ۵۵ تراکم نسبی کارگران حدود ۷۸۰ کارخانه به ۴۸۰ نفر می‌رسید. البته تردیدی نیست که بواسطه مختصات اقتصاد وابسته و آشفته ایران تراکم نسبی کارگران نسبت به کمیت بالای کارگران مزد بگیر بسیار پائین است. فقط در حدود ۱۵ درصد کارگران در محیط‌های کار با جمعیتی بالاتر از ۵۰ نفر، کار می‌کند. تراکم کارگران در صنایع و معادن، آب و برق، پست و تلگراف و تلفن و حمل و نقل بطور کلی در مقایسه با بخشهای دیگر بالاست. حدود ۱/۵ میلیون نفر از پرولتاریای ایران در محیط‌های متمرکز کارگری به کار اشتغال دارند. در حدود ۵/۱۲ میلیون نفر از کارگران ایران در سال ۵۵ در بخش کشاورزی و جنگل داری کار می‌کردند. بنا به دلائل متعدد پرولتاریای کشاورزی عقب مانده‌تر از پرولتاریای صنعتی است و برآکندی و عدم ارتباط در میان آنان بسیار وسیع‌تر است. از رقم بالا، حدود ۲۵۰ هزار نفر در واحدهای بزرگ کشت و صنعت شاغل بودند و بقیه از طریق کار در مزارع و مشاغل مشابه در دامداری و غیره معیشت خود را بدست می‌آوردند.

برای اینکه از نقش پرولتاریا در تولید تصویری داشته باشیم ذکر نمونه‌های مفید خواهد بود. در سال ۱۳۵۵ در "صنایع منتخب" ایران ۱۷۸ هزار نفر کارگر صنعتی تولیدات این صنایع را که به ارزش ۳۴۷ میلیارد ریال بود، تولید کرده بودند. کل تولیدات صنعتی (بدون محاسبه نفت، ساختمان، آب و برق، حمل و نقل و معدن) در این سال به ۴۸۰ میلیارد ریال بالغ میشد. بدین ترتیب این کارگران در حدود ۷۰ درصد تولیدات صنعتی کشور را انجام داده بودند. حال اگر حدود ۵۰ هزار نفر کارگران نفت را باین رقم اضافه کنیم، خواهیم دید که ۴۵ درصد از کل تولید ناخالص ملی بدست حدود ۲۳۰ هزار نفر کارگران صنعتی ایران تولید می‌گردد.

همانگونه که در بخش I اشاره شد در اقتصاد ایران بخش‌های مولد (بدون در نظر گرفتن نفت) ضعیف است و با آهنگی کندتر از بخشهای غیر مولد گسترش می‌یابد. این عدم تناسب در شکل پرولتاریای ایران اثرات نامطلوبی می‌گذارد. اقتصاد استخراجی از جهاتی جامعه ما را به یک جامعه مصرف کننده تبدیل کرده است که بیش از آنکه بر نیروی کار کارگران مولدش استوار باشد، بر درآمد ثروتهای زیر زمینی اش تکیه دارد.

کارگران نفت ما در فضای جزیره مانندی محصور شده‌اند. و متناسب با سهمشان در تولید ناخالص کشور، نمی‌توانند به‌مثابه هسته مرکزی پرولتاریای انقلاب عمل کنند. پرولتاریای ایران در مجموع جوان است. مهارت‌های فنی بعلت مختصات اقتصاد ایران بشدت پائین است. پراکندگی بسیار زیاد در بخشهای مختلف، بر روی تشکل کارگران آثار نامطلوب دارد. رشته‌های گسترش‌یابنده در اقتصاد ایران غالباً رشته‌های صنعتی به‌معنای اخص کلمه نبوده‌اند رشته‌هایی مانند ساختمان، که در سال ۵۵ بیش از یک میلیون از کارگران ما را در خود جای داده‌بود، غالباً به کارگران فصلی نیاز دارند. رشته ساختمان و رشته‌های مشابه آن نمی‌گذارند کارگران مهاجر از روستاها بطور کامل در شهرها استقرار یابند. عده زیادی از کارگران این رشته‌ها خصلت کارگری - دهقانی دارند. و بطور کامل علائق خود را در روستاها ازدست نداده‌اند. لیکن از نکته مهمی نباید غفلت کرد. از سال ۵۲ به بعد سرمایه وابسته انحصاری درآمد نفت را به شکلی وسیع تر و منظم تر از گذشته در خدمت ایجاد مناسبات سرمایه‌داری بکار گرفت. نفت بتدریج وارد مناسبات تولیدی مردم گردید، آن را متلاشی ساخت و طرح مناسبات جدیدی را ریخت. اقتصاد ایران بعد از آن دیگر نمی‌توانست و اینک نیز نمی‌تواند منهای درآمد نفت نفس بکشد. از جهت می‌توان گفت، بحران نفت در اقتصاد ایران تحول بزرگی بوجود آورد، و شکاف میان بخش نفتی و غیر نفتی را محو ساخت و یا دست کم به از بین رفتن این شکاف کمک کرد. جامعه ایران از یک جامعه چند ساختی که در آن نفت کاملاً جدا و مستقل از صنعت و کشاورزی و بخش‌های دیگر، برای خود موجودیتی متمایز داشت، به یک جامعه تک ساختی که همه جای آن را سرمایه نفتی به زیر نگیں خود درآورده است، تبدیل شد. بنابراین نفت به گسترش عرضی سرمایه کمک کرده است و آن را تکمیل نموده ولیکن بحران ساختی جامعه ما اینک عمیقتر شده است و گسترش عمقی سرمایه با تکیه بر بهره‌کشی از نیروی کار استوار خواهد بود از این به بعد نقش نیروی کار و بنابراین نقش طبقه کارگر ایران در اقتصاد مولد ایران نقش تعیین کننده خواهد بود. سرمایه فقط از طریق بالا بردن بهره‌وری کار و توسعه بخشهای مولد اقتصاد خواهد توانست، به حاکمیت خود ادامه بدهد. و گرنه بحران ساختی ابعاد آن چنان گسترده‌ای پیدا خواهد کرد که

دیگر شرایط بهره‌کشی سرمایه‌رانه مخاطره‌خواه‌انداخت. از نفت فقط برای بهبود شرایط بهره‌کشی سرمایه‌استفاده خواهد شد. نفت برای سرمایه‌وابسته^۸ انحصاری ایران فقط منبعی است که از این به بعد برای آماده کردن منبع اساسی ارزش اضافی یعنی کار کارگران ایران، می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. آخرین سالهای رژیم شاه، سالهای بحران اقتصاد کارگری ایران بود. فقدان کار ماهر و اشتغال کاذب در رشته‌های غیر مولد، بیای نیروی کار را برخلاف میل سرمایه‌بزرگ وابسته، بالا می‌برد. و این یکی از عوامل گریز سرمایه‌بزرگ از رشته‌های مولد به بخشهای غیر مولد بود. مهاجرت داخلی از روستاها به شهرها هر چند ابعاد وحشتناکی پیدا کرده بود، لیکن نمی‌توانست به نحوی کاملاً "مطلوب مورد بهره‌برداری سرمایه‌بزرگ وابسته قرار گیرد. سرمایه‌بزرگ نتوانست از نتایج ارتش ذخیره کارگری در جهت افزایش ارزش اضافی، آنگونه که باید استفاده کند. بخش‌های مولد اقتصاد سرمایه‌داری وابسته ایران گسترش لازم پیدا نکرد.

طبقه کارگر ایران بعنوان یک نیروی سیاسی در دوره دیکتاتوری در اولی صاف مبارزه طبقاتی قرار نداشت. این بدان معنی نیست که مبارزات شجاعانه و قهرمانانه پرولتاریای ایران را در زیر خشن‌ترین نظام سرکوب و کثیف‌ترین رژیم شکنجه و اختناق نادیده بگیریم و یا ناحیز ارزیابی کنیم. اعتصابات کارگری در سالهای خشونت و شکنجه و در تاریکی اختناق، مشعل پر فروغ مبارزات طبقاتی و ضد امپریالیستی خلق پر افتخار ما بود. هر اعتصاب کارگری ضربهای ترمیم‌ناپذیر بر بیکر دیکتاتوری شاه وارد می‌آورد. و مبارزه کارگران در اشکال مختلف آن، ضربات کارآئی بر سلطه امپریالیسم در ایران فرود آورد. لیکن نمی‌توان این حقیقت را نادیده گرفت که پرولتاریای ایران، که از لحاظ کمی سنگین وزن‌ترین طبقه اجتماعی کشور ماست، متناسب با وزن - اقتصادی و اجتماعی خود نتوانست و هنوز نتوانسته است بدنیروی سیاسی تبدیل شود. علل آن را در کجا باید جستجو کرد؟ نخست باید توجه داشت که از رفرم ارضی به بعد پرولتاریای ایران بزرگترین ضربات سرمایه‌وابسته انحصاری را تحمل نمی‌کرد بدین معنی که اقتصاد سرمایه‌داری ایران تقریباً در سرتاسر این دوره در حال توسعه بود (۸). بر تعداد کارگران افزوده می‌شد، عدم اشتغال کارگران ابعاد انفجاری پیدا نمی‌کرد و حتی در سالهای آخر

نوعی اشتغال کاذب و بی‌مغز گونه اقتصاد را فرا گرفته بود. در یک کلام سرمایه‌بزرگ وابسته در این دوره (بدست‌نای دو سال آخر) می‌توانست کارگران ایران را بعنوان بردگان سرمایه نگهدارد. سرمایه‌می‌توانست از شرایط بردگی کارگران دفاع کند و بنابراین شرایط بردگی کار از طرف کارگران تحمل می‌شد. در این دوره، همان‌طور که در بحث مربوط به خرده‌بورژوازی سنتی اشاره کردیم، خرده‌بورژوازی به عنوان یک طبقه اجتماعی از هستی ساقط می‌شد. و بنابراین حضور او در عرصه مبارزات سیاسی فعال‌تر از کارگران بود البته نباید از این حقیقت غافل بمانیم که اقتصاد فقط یک عامل در تحریک مبارزات سیاسی است و لسی در هر حال در مقیاس بزرگ و دراز مدت عامل تعیین کننده نیز هست.

بعد باید به این نکته توجه داشت که طبقه کارگر ایران از لحاظ تاریخی طبقه نسبتاً جوانی است. کارگران ماهنوز نتوانسته‌اند منشاء دهقانی و خرده‌بورژوازی خود را فراموش کنند. مخصوصاً سهم دهقانان در میان نسل کارگران امروز ما بسیار زیاد است. از این جهت بسیاری از کارگران ما هنوز در موقعیت طبقاتی خود به اصطلاح جا نیفتاده‌اند و هنوز هویت تولیدی روشنی پیدا نکرده‌اند. از این گذشته در بالا نیز گفتیم که پراکندگی کارگران ایران عامل منفی در تشکل سیاسی‌شان بشمار می‌رود. عده زیادی از کارگران ما در بخشهای خدماتی کار می‌کنند. و بسیاری از آنها که در تولید اشتغال دارند در کارگاه‌های کار می‌کنند که تعداد کارگران‌شان از ده نفر پائین‌تر است. این مساله نمی‌تواند به رشد آگاهی جمعی و طبقاتی آنان کمک کند و مانع بزرگی در راه رشد سریع آگاهی طبقاتی و هویت کارگری است. این امر به تداوم خصلتهای غیرکارگری، که بسیاری از کارگران ما از منشاء‌های غیر پرولتری خود به همراه آورده‌اند، کمک می‌کند.

عامل مهم دیگر، وجود اختناق و دیکتاتوری به خشن‌ترین شکل آن بود که راه تکوین و گسترش مبارزات صنفی و سیاسی کارگران را مسدود می‌کرد. خرده‌بورژوازی، که دارای تشکل سنتی و فرهنگ جا افتاده خاص خود بود، بهتر می‌توانست در شرایط خشونت ارتجاعی و اختناق دیکتاتوری، مبارزه خود را در برابر رژیم سازمان بدهد و تداوم ببخشد. در حالیکه طبقه کارگر جوان و پراکنده ایران، که از سنتهای مبارزاتسی مستقل و فرهنگ طبقاتی خاص خود محروم بود، می‌بایست در زیر چکمه‌ها و نازیبانها —

سرمایه‌وابسته به امپریالیسم مبارزه خود را سازمان بدهد. طبیعی است که در این رویداد روشی از شرایط مساعد کاملاً محروم بود. طبقه کارگر ایران برخلاف خرده بورژوازی می‌بایست همه چیز را از نو بسازد و از نوسازان بدهد. می‌بایست قبل از هر چیز رسوبات منشاء‌های غیر پرولتری خود را بزدايد. و به هویت طبقاتی خود پی ببرد. در حالیکه نفس مبارزات خرده بورژوازی، مانع دست یافتن پرولتاریا باین هویت طبقاتی خود بود. چرا که پرولتاریای جوان و بראکنده، ما از طرفی خویشتاوندی نزدیکی با خرده بورژوازی - داشت و از طرف دیگر نمی‌توانست مبارزه ضد استبدادی و ضد استعماری خرده بورژوازی را تحسین نکند. نتیجه اینکه هویت خود را کمتر در جدایی و در درگیری با سرمایه می‌دید. پرولتاریای ما فرصت کافی برای شناختن "راه کوردهای تفکیک" نداشت.

در این رابطه فقدان سازمانهای کمونیستی و مبارزات مارکسیست - لنینیستی عامل دیگری در کندی بلوغ سیاسی پرولتاریا بود. کارگران ایران غالباً حتی تصویری از "کمونیستها" نداشتند. مبارزات انقلابی ایران بعد از کودتای امریکائی ۲۸ مرداد تقریباً خفه شده بود. ناتوانی کمونیستها در یافتن راههای درست سازمانگری پرولتاریا، عواقب بسیار فاجعه باری برای پرولتاریای ایران داشت. اپورتونیسیم بی‌کران حزب توده مدتها هر نوع شکل کمونیستی را ناممکن می‌ساخت. و بعد از رفوم ارضی، مبارزات خرد ه بورژوازی را دیکال نتوانست با پرولتاریا پیوند یابد. و انقلابیون چپ ایران نتوانستند از حوزه مغناطیسی خرده بورژوازی انقلابی خارج شوند و راههای کمونیستی پیوند با کارگران ایران را دریابند. چپ انقلابی ایران در قلمرو دمکراتیسم انقلابی زندانی شد و نتوانست به حوزه دمکراتیسم پرولتاریایی وارد شود و خود را سازمانگر پرولتاریای ایران سازد.

مهمترین عوامل بازدارنده برای پرولتاریای ایران را بر شمرديم. ولیکن با قاطعیت میتوان گفت که دوران نوید بخش برای پرولتاریای ایران فرا می‌رسد. انقلاب بهمن ماه اگر خرده بورژوازی سنتی را فریب داد و آن را به طبقه حمایت کننده رژیم - حاکم در یک کشور سرمایه داری تبدیل کرد، برای طبقه کارگر ایران "آغاز بزرگی" بود. افقهای سرخ مبارزه در پیش روی طبقه کارگر و متحدان طبیعی او قرار دارد. اینک - سپیده نوید را همه میتوانند مشاهده کنند. پرولتاریا خود را برای مبارزه رهایی بخش راستین، برای انقلاب پیروز مننده چندان دور، سازمان میدهد. (۹)

دهقانان :

دریک جامعه سرمایه‌داری، دهقانان رانمی‌توان طبقه واحدی به حساب آورد . روابط سرمایه‌داری، تولید روستا را از زندگی مستقل معیشتی خارج می‌کند و روابط کالایی را در آن مستقر می‌سازد . بعد از فرم‌راضی شاه دهقانان ایران وضع بدتری پیدا کردند . بدتر شدن وضع دهقانان مخصوصاً از نیمه دوم دهه ۴۰ آغاز گردید . در چند سال آخر رژیم شاه ویرانی روستاهای ایران آن چنان ابعاد وسیعی به خود گرفت که رهبران رژیم به ناچار به شکست "انقلاب سفید" اعتراف کردند . مساله دهقانان برای چپ ایران همیشه مساله بحث انگیزی بوده است و حق این است که بگوئیم جنبش چپ هنوز دهقانان ایران را نمی‌شناسد . در گذشته عده‌ای با تأکید روی مناسبات نیمه فئودالی اصرار داشتند دهقانان را نیروی عمده انقلاب ایران قلمداد کنند . جای تعجب است ، که هنوز پاره‌ای از این گروه‌ها روی این اعتقادات بی‌پایه خود اصرار می‌ورزند . (۱۰) اینک کمترین جای تردید وجود ندارد که مناسبات سرمایه‌داری مناسبات تولید مسلط در جامعه ماست و غفلت از این واقعیت به بهای گزافی برای این گروهها تمام خواهد شد . از سوی دیگر عده‌ای معتقد بودند که فرم ارضی با اعطاء زمین به دهقانان ، خورده بورژوازی را گسترش داده است . واقعیت اقتصاد کشاورزی بی‌پایه بودن چنین ادعایی را باثبات رسانیده است . فاصله طبقاتی با فرم ارضی در روستا بیشتر شد ، و بسیاری از دهقانان همه چیز خود را از دست دادند . اینک نمی‌توان از طبقه واحدی بنام دهقانان سخن گفت . اکثریت قابل توجهی از نیروهای دهقانی را باید تحت عنوان دهقانان تهیدست طبقه‌بندی کرد که تنها از طریق مالکیت و کار در روی زمین خود نمی‌توانند زندگی کنند . برای درک ابعاد قشر بندی دهقانان گذری شتابان به آمار رسمی مفید میتواند باشد .

در آستانه فرم ارضی سهم کشاورزی در کل تولید ناخالص ملی به حدود ۲۵/۹ درصد بالغ میشد (در همین زمان سهم صنعت و معدن بدون محاسبه نفت ۱۸/۲ درصد و با محاسبه نفت ۲۹/۸ درصد بود) . در سال ۴۹ این سهم به ۱۹/۹ درصد کاهش یافت

و در سال ۵۵ به ۹/۶ درصد سقوط کرد. در طول سالهای ۴۶ تا ۵۱ در حدود ۲۰۲ هزار نفر از نیروی کار کشاورزی کاسته شده و به نیروی کار در حوزة های دیگر کشانده شده اند. در طول دهساله (۴۵ تا ۵۵) حدود ۱۱ میلیون نفر به جمعیت شهرهای ایران اضافه شده، از این جمعیت حدود ۴۴ درصد آن از روستاها مهاجرت کرده است. در این مدت گرچه نرخ زاد و ولد معمولاً در روستا بالاتر از شهرها بوده، اما بطور مداوم از جمعیت روستاها کاسته شده و رشد جمعیت شهر ۳۰/۲۵ درصد و مناطق روستائی ۱۱/۷۵ درصد بوده است خوش نشینان ۲۰ درصد از جمعیت روستائی ایران را تشکیل میدهند و اگر دهقانان کم زمین خرده پا را که متوسط زمین زیرکشت شان از ۲/۱ هکتار پائین تر است، باین رقم اضافه کنیم حدود ۷۶/۵ درصد از جمعیت دهات ما را پرولتاریای کشاورزی و نیمه پرولتاریا تشکیل میدهند. فقط در حدود ۱۲/۷ درصد جمعیت روستا را دهقانان مرفه و سوداگران روستائی تشکیل میدهند که حدود ۴۵/۸ درصد زمینهای زراعی را در اختیار دارند. و اگر سهم بورژوازی تحصاری را در مجموع زمینهای زراعی به حساب آوریم حدود ۴۶ درصد زمینهای قابل کشت در اختیار اقلت مرفه است. در حالیکه ۸۶ درصد جمعیت فقط ۵۴ درصد کل اراضی زراعی را در اختیار دارند. در باره سقوط سطح معیشت ارقام زیر از آمارهای رسمی گویا هستند.

در سال ۴۳ خانوارهای دهقانی که معادل ۳ هزار ریال در سال درآمد داشتند، حدود ۳۰/۱ درصد از کل خانوارهای روستائی بودند. در سال ۵۰ همین عده به ۳۵/۲ درصد از کل خانوارهای روستائی بالغ شدند. در سال ۳۸ درآمد سرانه شهری بطور متوسط ۲۸۸۶۲ ریال و درآمد سرانه روستائی ۶۰۳۱ ریال بوده است که نسبت شهر به ده ۴/۷ برابر بوده. در سال ۴۸ همین ارقام به ترتیب ۴۹۵۰۶ ریال و ۸۶۹۵ ریال و در نتیجه نسبت مزبور به ۵/۷ برابر افزایش یافته بود. آمار سال ۵۵ این نسبت را هفت برابر نشان داده است که نابودی روز افزون شبکه تولید دهقانان تهیدست و خرده پا و تشدید فواصل طبقاتی را نمایان میسازد. (۱۱)

نفوذ روابط سرمایه داری در روستاها به خانه خرابی دهقانان تهیدست و خرده پا سرعت میدهد. هر روز که میگذرد دهقانان سهم کمتری از مواد مصرفی خود را در اقتصاد خود

مصرفی تولید میکنند و سهم بیشتری را از طریق بازار بدست می‌آورند. شرایط معاملات همیشه به ضرر دهقانان است. صنایع روستائی که روزی بخش مهمی از اقتصاد روستا را تشکیل میداد اینک بواسطهٔ یورش سرمایه‌بزرگ درهم شکسته است. نیروهای فعال و جوان روستا در دورهٔ طاعون نغت در روستاها بند نمی‌شدند و روانهٔ شهرها می‌گشتند. و این عامل به ویرانی روستاها شدت میداد. جمعیت فعال روستائی نسبت به مجموع جمعیت ساکن در روستاها بسیار ناچیز است. دهقانان در دورهٔ بعد از رفرم ارضی نتوانستند به حرکت‌های وسیعی دست بزنند. با اینکه خانه‌خرابی دهقانان از اواخردههٔ ۴۰ شدت گرفت، ولیکن مسالهٔ ارضی نمی‌توانست بعنوان مسالهٔ اصلی جامعهٔ ایران مطرح گردد. در موارد چندی دهقانان در مقابل یورش سرمایه‌انحصاری وابسته ایستادند و پای‌داری قهرمانانه‌ای از خود نشان دادند ولیکن در مجموع تداوم مبارزهٔ دهقانان بصورت گسترده ملموس نبود. در دورهٔ بعد از رفرم دهقانان ایران بعنوان یک نیروی سیاسی مهم و سنگین وزن در عرصهٔ مبارزات طبقاتی حضور نداشتند. در آخرین سال‌های رژیم شاه ناآرامی بیشتر در شهرها بود، این بدان معنی نیست که دهقانان از وضع خود رضایت داشتند (در بالا نشان دادیم که نمی‌توانستند چنین رضایتی داشته باشند) بلکه نشان میداد که رکود اقتصادی و ویرانی روستا گسترده‌تر و عمیق‌تر از آنست که واکنش‌تندی از خود نشان بدهند. در عوض شهرها مرکز تجمع نیروهای اصلی اقتصاد بودند و واکنش شدیدی از خود نشان میدادند. در دورهٔ آریامهری دهقانان ایران اولاً از طریق درهم شکستن اقتصاد معیشتی و ثانیاً از طریق کارگران فصلی در شهرها، آشنایی بیشتری با محیط شهری پیدا کردند. همانطور که قبلاً اشاره شد بسیاری از کارگران ایران منشأ دهقانی دارند. این پیوند بزرگی است که ناپیستی مورد بی‌توجهی قرار گیرد. پیوندهای تاریخی، خونی و ارتباطی میان کارگران و دهقانان ایران چنان زیاد است که جدا کردن منافع این دو قابل تصور نیست. جنبش کمونیستی ایران باین پیوندها نباید بی‌اعتنا بماند. قسمت اعظم نیروی دهقانی ما را پرولتاریا و نیمه پرولتاریا و دهقانان فقیر تشکیل میدهند. این واقعیت را در رابطه با مسالهٔ دهقانی همیشه باید در نظر داشت.

زیر نویس های بخش II

۱ - بعد از آخرین انتخابات دوره آریامهری ، که عده‌ای از رهبران بخش غیر بوروکرات (مانند رضائی، نیکپور و دیگران) مستقیماً در انتخابات شرکت کرده وارد مجلسین شدند ، شاه دریک مصاحبه مطبوعاتی که در مشهد بعمل آورد ، آشکارا به "ثروت مندانی که وارد مجلس شده‌اند" هشدار داد که خود را صاحب اختیار مردم و مملکت ندانند . هلاکو را مید (که یکی از سیاستمداران بخش غیر بوروکرات بود) در مصاحبه‌ای تلویزیونی در سال ۵۶ بمناسبت بررسی نقش "جناح‌های" حزب رستاخیز آشکارا مطرح ساخت که در ایران کنونی "هیچ فرم حکومتی وجود ندارد . وظیفه مجلسین ، حزب ، دولت و غیره روشن نیست . در کشور ما از مشروطیت باین‌ور هرگز چنین وضعی وجود نداشته است ."

۲ - در سال ۵۴ عده‌ای از سرمایه‌داران بزرگ آمریکا به ریاست دیوید راکفلر ، برای بررسی زمینه‌های سرمایه‌گذاری در ایران بتهران آمدند . هویدا در هتل هیلتون ضمن نطقی باین مناسبت ، شدیداً "به سرمایه‌داران خارجی حمله کرد و گفت: "ما با کشودن دروازه‌های کشورمان بروی سرمایه‌گذارانی خارجی ، کشورمان را در معرض یورش فساد و تباه‌سی های کشورهای غربی نیز قرار داده‌ایم ."

و دیوید راکفلر در مصاحبه‌ای که با امیر طاهری (یکی از مدافعان بخش غیر بوروکرات) بهنگام ترک تهران بعمل آورد گفت : "دولت ایران باید روشن بکند که چه می‌خواهد و مدار روی آنچه می‌خواهد تا کید بکند ."

برنامه‌های سرمایه‌گذاران با شکست روبرو شده بود .

۳ - بورژوازی ملی دریک جامعه نیمه فئودال زیر سلطه (مستعمره و نیمه‌مستعمره) مسلماً "نقش تاریخی مشخصی دارد ، زیرا اولاً در برابر شرایط فئودالی تولید مبارزه میکند و خواهان چیرگی شرایط بورژوازی تولید است . ثانیاً در برابر دست اندازیهای سرمایه‌های خارجی به بازارهای بالقوه و بالفعل خود مقاومت میکند و می‌خواهد یک بازار داخلی و مستقل برای خود داشته باشد . در حالیکه دریک جامعه سرمایه‌داری زیر سلطه ، بورژوازی دیگر نقش تاریخی ندارد و در مبارزه ضد امپریالیستی نیز دیگر نمیتواند موجوداثری باشد زیرا :

اولاً ، وظیفه‌های درجهیت تحول تاریخی ندارد . چراکه شرایط بورژوائی تولید در جامعه چیره شده است و او فقط خواستار سیم بیشتری برای خود در درون همین شرایط چیره شده می‌باشد . ثانیاً ، امپریالیسم اینک از طریق مناسبات تولید و بشکلی ارگانیک درکشور ریشه دواند . هاست و بیرون راندن آن احتیاج به مبارزه قاطع علیه نظامی مسلط است . در ایجاد دیگر متلاشی ساختن یک نظام کاملاً مستقر مطرح است ، و تنها با گسستن پیوندهای سیاسی و نظامی با امپریالیسم نمی‌توان او را بیرون راند . و بورژوازی بنا به خصلت ذاتی خود خواهان چنین مبارزه قاطعی نیست . ثالثاً ، بعلت چیرگی سرمایه‌داری پرولتاریا به طبقه اصلی بهره‌ده جامعه تبدیل شده است و طبقات متحد پرولتاریا نیز را دیکالیزه شده و اندواین امر بورژوازی - ملی را به هراس می‌اندازد . بورژوازی " ملی " نمی‌خواهد با دشمن خود ، یعنی با سرمایه وابسته درگیری جدی داشته‌باشد . رابعاً ، بورژوازی " ملی " در نتیجه رشد سیستم اعتباری و مالی سرمایه‌ و وابسته هرچه بیشتر خود با این نظام وابسته گشته است . و از این لحاظ ریزه‌خور خون بورژوازی وابسته می‌باشد و بنا بر این نمی‌تواند خود را از شبکه تار عنکبوتی سرمایه - وابسته‌ها سازد . چرا که پاره شدن این شبکه تار عنکبوتی ، ضربات قاطعی بر خود او وارد می‌آورد . خامساً ، بورژوازی " ملی " بنا به غریزه طبقاتی خود بهتر از همه دیگران میدانند که سرمایه‌داری غیر وابسته در دنیای امپریالیستی امروز دیگر معنائی ندارد و باین جهت رهائی از وابستگی برای این بخش از بورژوازی دیگر بمعنای یک سرمایه‌داری دمکراتیک نیست . و او چون در هر حال بورژوازی است حافظ و پاسدار همین مناسبات بورژوازی وابسته تیر خواهد بود . چرا که نفعی مناسبات موجود به منزله پایان جهان برای او خواهد بود . البته از این ملاحظات نمی‌توان نتیجه گرفت که بورژوازی " ملی " حتی با رژیم تانه نیز موافق بود . این بخش از بورژوازی که ماتحت عنوان " بورژوازی لیبرال " از آن نام می‌بریم ، در دوره شاه همیشه جزو نیروهای ایوریسیون بود ولی جزو نیروهای انقلابی نبود .

۴ - سهم این کارخانه‌ها در مجموع نوایدات صنعتی ایران ۳۰ درصد است . البته باید توجه داشت که در منابع آملی صنعت نفت ، تولید انرژی ، حمل و نقل (راه آهن ، هواپیمائی) جزو صنعت محسوب نمی‌شوند . از این رو رقم واقعی بسیار کمتر و ناچیز تر از رقم بالاست .

۵- کفشدوزیهای لوکس و اصولاً هر حرفه‌ای که کالای مصرفی لوکس و تجملی تولید می‌کند، از نابودی رست و حتی در آخرین سالهای رژیم شاه، ارجحیاتی رشد یافت. این تعلات خصلت مصرفی خاص اقتصاد ایران و حضور اقشار مصرف‌کننده کالاهای تجملی بود که از درآمد نفت تغذیه می‌کردند.

۶- در تحلیل پاره‌های از گروهیهای چپ، آرمان‌گرائی اسلامی خرد بورژوازی بسه لایه‌های مرفه آن نسبت داده می‌شود. حقیقتی است که مخصوصاً بعد از قیام لایه‌های مرفه خرد بورژوازی سنتی بشکل مشخص‌تری از روحانیت تبعیت می‌کند و خواسته‌های مشخص در باره پیاده کردن قوانین اسلامی دارند. لیکن کشش توده‌های وسیع خرد بورژوازی سوسیالیستی آرمان‌گرائی اسلامی عمدتاً "از خاندان‌گرایی و ننداری آنها ناشی می‌شود. این لایه‌های در هم ریخته خرد بورژوازی هستند که در آرمان‌گرائی نه هزاره‌ای جدید برای حکومت برجیان، بلکه ناکجا آبادی در گریز از این جهنم کند آلود سرمایه‌داری می‌جویند.

۷- رجوع کنید به گزارش برنامه پنجم عمرانی، از انتشارات سازمان برنامه. این رقم کارگران صنایع، خدمات و کشاورزی را در برمی‌گیرد.

۸- توسعه سرمایه‌داری همیشه یک توسعه متضاد است و بنا بر این معنای توسعه رفاه اجتماعی و افزایش سطح زندگی واقعی مردم نباید تعبیر شود، بلکه از جنبی می‌توان گفت توسعه سرمایه‌داری بمعنای توسعه نابرابری، توسعه خلع ید برای طبقات پائین جامعه و بالاخره توسعه ارزش اضافی یعنی بهره‌دستی از کارگران است.

۹- برای داشتن اطلاع تقریبی از وزن کمی برولبارها و مقایسه آن با گروهیهای دیگر توجه به دوجدرل زبر می‌تواند روشی بخش باشد.

توزیع پرولتاریای ایران بر حسب رشته‌های توزیعی در طول سالهای ۵۱ تا ۱۳۵۵

بخش	۱۳۵۱	۱۳۵۲	۱۳۵۳	۱۳۵۴	۱۳۵۵
نفت	۵۰ هزار	۵۰ هزار	۵۰ هزار	۵۰ هزار	۵۰ هزار
صنایع	۱/۷۸۹ میلیون	۱/۸۹۲ میلیون	۲/۰۸۹ میلیون	۲/۲۲۱ میلیون	۲/۴۴ میلیون
معدن	-	-	-	-	۴۵ هزار
آب و سرق	۸۰ هزار	۸۷ هزار	۹۰ هزار	۹۰ هزار	۹۶ هزار
پست و تلگراف و تلفن	-	-	-	-	۳۳ هزار
راه آهن	۱۸ هزار	۱۸ هزار	۱۸ هزار	۱۸ هزار	۱۸ هزار
حمل و نقل بنا در	-	-	-	-	۳۲۶ هزار
ساختمان	۶۹۹ هزار	۷۱۶ هزار	۸۸۰ هزار	۹۸۵ هزار	۱/۰۸۶ میلیون
جمع کل	-	-	-	-	۴/۱۸۸ میلیون

جمعیت تقریبی نیروهای طبقات در سال ۵۵

		پرولتاریا :
میلیون نفر	۴/۱۸۸	۱ - پرولتاریای صنعتی
هزار نفر	۴۵۵	۲ - پرولتاریای خدمات
میلیون نفر	۱/۲۳۳	۳ - پرولتاریای کشاورزی
میلیون نفر	۵/۸۷۶	تعداد کل کارگران ایران
میلیون نفر	۱	نیعه پرولتاریای روستا
هزار نفر	۹۴۲/۸	خرده بورژوازی جدید

دو جدول فوق از آمارهای گزارش برنامه پنجم سازمان برنامه استخراج شده است .

۱۰ - برای نمونه به شماره‌های نشریه حقیقت ارگان " اتحادیه کمونیستهای ایران " مراجعه کنید .

۱۱ - بخش عمده آمار بالا از کتاب جامعه دهقانی ایران ، نوشته خسرو خسروی ، وبودجه خانواده روستائی ، مرکز آمار ایران سال ۵۵ استخراج شده است .

آبان ۱۳۵۸